جدال مذهبی و نابسامانی سیاسی در کشور

جنب و جوشی که برای بازگشت به‌دین در عهد اردشیر پاپکان و شاپور اول در ایران به‌راه افتاد، و آتشکده‌ها و مدارس دینی متعددی که درسراسر کشور به‌همت این دوپادشاه تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان امور دینی و مبلغان آئین مزدایَسنی و اداره‌کنندگان آتشکده‌ها و مدارس پراکنده درکشور بود. این امر سبب شد که یک طبقهٔ نوین اجتماعی به‌سرپرستی دولت ساسانی در جامعه ظهور کند که پیش ازآن در تاریخ ایران سابقه نداشت. این طبقهٔ نوظهور در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که به‌امر اردشیر و شاپور در اختیار آتشکده‌ها قرار گرفت، به‌فکر افتاد که با استفاده ازاین فرصت تاریخی قدرت خویش را درکشور تثبیت کند و راههای درآمد بیشتری را نیز بیابد. دومین راه درآمد برای این طبقه– علاوه بر درآمد موقوفات– نذورات و صدقات بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هائی یافتند و مردم ساده‌اندیش را برآن داشتند که بعناوین گوناگون بخشهائی از درآمدهایشان را با طیب خاطر به‌آتشکده– و در حقیقت به‌مغان– بپردازند. مغان با شگردهای خاصی که مخصوص رهبران دینیِ همهٔ ادیان تاریخ برای بهره‌کشی از توده‌های عامی است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را وامیداشت برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی‌گاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به‌آتشکده تقدیم دارند. کمتر از یک قرن پس از اردشیر پاپکان طبقهٔ نوظهور مغان با قدرت بسیار زیاد و بسیار مرفه و پردرآمد و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده درکشور شکل گرفت که حالت یک دولت دردولت را داشت و در موازات خاندان حکومتگر ساسانی سرنوشت جامعه را به‌دست گرفت.

چنانکه گفته شد، دولت در نظریهٔ سیاسی اردشیر پاپکان دارای دوتا بال بود: یکی پادشاهی و دیگری دین؛ که اولی در دربار و ارتش تجلی می‌یافت و دومی در آتشکده‌ها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان اردشیر آغاز شد و دیدیم که مشاور عالی اردشیر یک هیربد بود و سپس مغان برسر شاپور اول تاج نهادند. از این نظر سازمان و تشکیلات مغان از اوان روی کارآمدن اردشیر پاپکان درکشور پی‌ریزی شد و با حمایت دربار تثبیت گردید. با روی کار آمدن کرتیر امتیازات

این طبقه به‌بیشترین حد رسید؛ و چنانکه کرتیر در سنگنبشته‌اش میگوید، اقدامات او همه‌گونه رفاه و قدرت را برای مغان به‌ارمغان آورد و راههای درآمدهای سرشاری را بر رویشان گشود.

با وجود تلاشی که اردشیر پاپکان برای وحدت بخشیدن به‌عقائد مذهبی مؤمنین مَزدایَسنا و ایجاد دین رسمی درکشور انجام داد، پس از او مذاهب کهن مزدایَسنی با شکلهای گوناگون خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه ازکشور یکی از مذاهب مزدایَسنی بر افکار مردم تسلط داشت. ازآنجاکه رهبران مذهبی بحکم ماهیت خاص تاریخی‌شان همیشه انحصارگرا بوده‌اند، هر بخش از مغان در اواخر عهد شاپور اول درصدد برآمد که عقائد مذهبی خود را تحت نام دین اصیل درکشور گسترش دهد. تجلی این تلاش در فعالیت برای نشر آئین مزدایَسنی با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چونکه مغانِ هرکدام ازمراکز قدرت از مذهب مخصوص مردم آن نقطه ازکشور حمایت میکردند و درصدد تبلیغ وگسترش آن مذهب بودند،[1] درنتیجهٔ آن نوعی رودررویی مذهبی مغانِ حوزه‌های گوناگون فقاهتی پدید آمد که بر افکار حکومتگران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان جوامع مَزدایَسنا دامن زد. از نوشتهٔ کرتیر چنین برمی‌آید که این امر تصفیه‌هائی نیز دربر داشته که درزمان بهرام دوم به‌صورتی خشن توسط کرتیر صورت پذیرفته است. ازآنجا که فرزندان شاپور اول هرکدام در بخشی ازکشور حکومت میکردند، هر یک ازآنها به‌نوبهٔ خود تحت تأثیر مغانِ مذهب منطقهٔ خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به‌درون خاندان سلطنت کشانده شد. پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او دولت را در راه نابسامانی سیاسی سوق داد که سالها ادامه یافت وکشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد. سپهدارانِ رقیب و همچنین رهبران مذاهب مختلف مزدایَسنی درکشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه‌شان به‌اختلافاتْ دامن میزدند و به‌طرف یک مسیر آشتی‌ناپذیر و خطرناک پیش میرفتند.

کرتیر که دراین‌زمان ریاست دستگاه دینی کشور را در دست داشت، یک فقیه انحصارگرا

۱- توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطهٔ مذهب با دین، رابطهٔ جزء با کل است. در درون هرکدام از دینها چندین مذهب شکل گرفته است، که هرکدام خودش را اصل دین، و مذهبهای دیگر را انحراف از دین تلقی میکند. این امر در دین اسلام نیز اتفاق افتاده و چندین مذهب به‌وجود آمده‌اند که هرکدام مدعی است که او اصل اسلام و بقیه انحراف از اسلام هستند. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی اشکار میشود که ما سه مذهب بزرگ سنی، شیعه و خوارج را درکنار یکدیگر قرار دهیم. بسیاری از نویسندگان ما به‌جای «دین» درنوشته‌هایشان واژهٔ مذهب به‌کار می‌برند و مثلا «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» مینویسند، که البته غلط است، و باید هرکدام از دین و مذهب را درجای خودش به‌کار برد.

بود که برنامه‌اش را نشر آئین مغان آذربایجان بنا بر همان برداشتی که خودش از تعالیم زرتشت داشت قرار داده بود. او درکتیبه‌اش که بالاتر از آن نام بردیم، کارهائی که برای دین خدایی خودش انجام داده بوده را برمیشمارد و با افتخار تصریح میکند که آتشکده‌های بسیاری برپا داشته وگروههای بسیاری از مغان را به‌خدمت آنها گماشته است تا دین خدایی را نشر دهند. او همچنین برخود می‌بالد که نکاح محارم را در کشور مرسوم کرده، وکسانی‌که دین وآئین درستی نداشته‌اند را به‌زور و اجبار به‌مذهب درست درآورده است. کرتیر در این کتیبه نه تنها از ستیزه با مذاهب مزدایَسنی بلکه از سرکوب یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر میدهد، که همه نشانهٔ تعصب خشک و بی‌رحمانهٔ یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است.

در اثر سیاستهای سرکوبگرانهٔ این مؤبد، دولت بهرام اول که مورد حمایت او بود نیز نتوانست دوام چندانی بیاورد، و در سال ۲۷۶ بهرام طی توطئه‌ئی ازمیان برداشته شد و فرزند جوانسالش با لقب **بهرام دوم** برجایش نشست. از آن‌پس کرتیر کوشید که با سیاست مشتهای آهنین به‌جنگ مخالفان برخیزد؛ و چون می‌پنداشت که پیروان مانی در ایجاد نا آرامیها و نارضایتیها دست دارند آنها را به‌شدت تحت تعقیب قرار داد و بی‌رحمانه قلع و قمع کرد. او سرکوب مانویان را درسنگنبشته‌اش یادآوری کرده و گفته است که آنها که پیرو دیو بودند به‌دست من و از ترس من ازگمراهی بیرون آمده به‌دین راستین برگشته‌اند. طبیعی بود که اقتدارگرایی کرتیر موجب شود که او همهٔ مخالفان مذهبیش را با انگ مانویت (که او زندیگان نامیده) مورد تعقیب و آزار قرار دهد. این شیوه‌ئی است که همهٔ رهبران اقتدارگرای دینی در طول تاریخ و جغرافیا درپیش میگیرند، و برای مبارزه با مخالفان سیاسی‌شان یک دشمن فرضی میتراشند و با حربهٔ مبارزه با دشمنان دین به‌جنگ مخالفان سیاسی‌شان میروند. تنها نتیجه‌ئی که از چنین سیاستی برمی‌آید تشتت و تفرقه در میان مردم کشور خواهد بود، که به‌سبب واکنش حوزه‌های مذهبی پدید خواهد آمد و اختلافات مذهبی را دامن خواهد زد و بر تشتت خواهد افزود، و دولت را تضعیف خواهد کرد. تفرقهٔ مذهبی که در عهد کرتیر پدید آمد سبب شد که در هرکدام از حوزه‌های مذهبی مزدایَسنی از یکی از افراد خاندان ساسانی حمایت شود و کشور در آستانهٔ جنگ داخلی قرار گیرد.

به‌دنبال اوجگیری نارضایتیها هرمز سیگانشاه- حاکم سیستان و برادر بهرام دوم- سر به‌شورش برداشت، و نرسی فرزند شاپور نیز که در عهد شاپور حکومت ارمنستان را دردست داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به‌تخت و تاج بود و بعدتر از منصبش کنار زده

شده بود، برضد دربار شورید. بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به‌پسر خویش- این نیز بهرام- سپرد؛ ولی روشهای غلط کرتیر مانع ازآن بود که امنیت به‌کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت.

سیاستهای متعصبانهٔ کرتیر و پیامدهای ناگوارآن که آشوب سیاسی درکشور بود، جنگهای ایران و روم را نیز دوباره به‌راه انداخت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر پیشامدی که در ایران اتفاق می‌افتاد استفاده کرده مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار دهند، در ارمنستان دست به‌توطئه‌هائی زده مردم ارمنستان را برضد خسرو- شاه ارمنستان از خاندان حکومتگر سنتی آن کشور- به‌شورش درآوردند. قیصر کاروس به‌بهانهٔ حمایت از شورشیان به‌ارمنستان لشکر کشید و بعد از تصرف ارمنستان به‌درون میانرودان پیشروی کرده تا پشت دروازه‌های تیسپون جلو رفت. دولت که گرفتار مشکلات مغان‌ساخته بود و توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، مجبور شد به‌قیصر پیشنهاد صلح دهد، و طبق قرارداد صلح خفت‌باری که در سال **۲۸۳** منعقد گردید ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین به‌دولت روم واگذار شد.[۱]

بهرام دوم که از حمایت کرتیر برخوردار بود، درمیان آشوبها و اختلافات مذهبی مدت ۱۶ سال سلطنت کرد و درسال **۲۹۲** درگذشت و پسرش بهرام سیگانشاه با لقب **بهرام سوم** به‌جایش نشست. بهرام سوم با رقابتهای همه‌جانبه‌ئی مواجه شد و چهار ماه بعد **نرسی** فرزند شاپور اول تختِ سلطنت را ازاو گرفت. این نرسی که از حمایت مغانِ مذهب ناهیدی برخوردار بود، از مدتها پیشتر بطور مرتب درصدد دستیابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله مدتی هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود. بهرام پس از شکست از نرسی به‌خراسان گریخت و از سکه‌هائی که ازاو برجا مانده است چنین برمی‌آید که مدتی دیگر باز برناحیه‌ئی از خراسان یا سیستان حکومت میرانده و از دربار ایران مستقل بوده است.

سهمی که مغان و اختلافات مذهبی‌شان در این جنگهای داخلی داشتند را میتوان در نقشی که نرسی از خود در نقش رستم بر جای نهاده است مشاهده کرد. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت اردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی- از دست فره‌وشی یک بانو که تجلی **بیدخت اناهیتا** است دریافت میدارد؛ و این نشانگر آنست که او با حمایت آن بخش

۱- جالب است بدانیم که اینها همان سرزمینهائی است که بعدها پس از روی کار آمدن قزلباشان صفوی، به‌دولت عثمانی واگذار شد و برای همیشه از ایران جدا ماند. در اینجا نیز آنچه سبب جدا شدن این بخش از ایران از دامن کشور بود، سیاست مذهبی قزلباشان بود که کشور را به‌نهایت ضعف رساند.

از مغان که مبلغ مذهب ناهیدی بوده‌اند به‌قدرت دست یافته بوده است، و حتما در زمان او مغانِ این مذهب دست به‌فعالیتهائی برای تسلط بخشیدن به‌مذهب خویش زده باشند و به‌نوبهٔ خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند.

نرسی نیز با ستیز برادر و عموزادگانش روبرو بود و دربار در زمان او به‌نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به کناره‌گیری شد و پسرش **هرمز** بجایش نشست. هرمز درسال ۳۰۹ هنگام صید در بیابانهای حیره کشته شد و شایع گردید که عربها اورا به‌قتل رسانده‌اند. **آذرنرسی** پسر هرمز دوم که جانشین او شده بود پس از چند ماه ترور شد. در این هنگام سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود نداشت که پا به‌میدان نهد و ایران را ازخطر رقابت اقتدارگرایان برهاند. بخشی ازغربِ کشور (ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزها را خطر روم به‌شدت تهدید میکرد. پس از آذرنرسی مغان و سپهداران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف بودند که نتوانستند برسر تعیین یک پادشاه اتفاق نظر حاصل کنند؛ و این بلائی بود که اختلافات مذهبی برای کشور به‌ارمغان آورده بود. کرتیر که دیگر بسیار پیر شده بود در این میان درگذشت، و یک مؤبد باتدبیر به‌نام **آتورپاد مهراسپند** ریاست دستگاه دینی کشور را به‌دست گرفت.

خطراتی که از همه سوکشور را احاطه کرده بود، نه تنها موجودیت کشور بلکه امتیازات و حتی موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان عظیم بود که برای همگان محسوس گردید و همه را به‌فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی که خودشان درست کرده بودند افکند. سر انجام باتدبیر شایسته‌ئی که آتورپاد مهراسپند اندیشید، مغان و سپهداران برآن شدند که به‌نوعی توافق و هماهنگی در تصمیمگیری در ادارهٔ کشور دست یابند. از آنجا که در آن هنگام هرکدام از مدعیان سلطنت به‌یکی از جناح‌های مذهبی وابسته بود، رجال دینی وکشوری و لشکری که خود درگیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند یک نفر را بعنوان شاهنشاه تعیین کنند. به‌ناچار توافق بر این رفت که کشور را یک شورای متشکل از سپهداران و مغان اداره کند. به‌دنبال این هماهنگی سیاسی یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدانِ طراز اول و سپهداران تشکیل شد که بنظر میرسد ریاست آن‌را آتورپاد مهراسپند برعهده داشت. در این شورا تصمیم گرفته شد که جنینی که در شکم یکی از زنان هرمز دوم بود را شاه بخوانند (سال ۳۱۰ م). روزی که این جنین پسر به‌دنیا آمد وی‌را **شاهپور** خواندند و پادشاه ایران نامیدند و خود به‌سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند. فاصلهٔ میان مرگ شاپور اول تا تشکیل شورای

سلطنت (قریب ۳۸ سال) دوران بی‌ثباتی سیاسی درکشور بود، که عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقاهتی در ایران» دانست.

قیصران روم که از قرن اول مسیحی همواره درآرزوی دست‌اندازی بر میانرودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراثداران اسکندر میدیدند، در این دوران که ایران گرفتار توطئه‌های مغان اقتدارگرا و سلطنتخواهان خاندان ساسانی بود در کشورشان با مشکلاتی دست وگریبان بودند، و از بخت بلند ایران یک قیصر نیرومند که بتواند به‌این رؤیا جامهٔ عمل بپوشاند برسر کار نیامد. در این مدت قرارداد صلحی که درزمان بهرام دوم بین ایران و روم منعقد شده بود همچنان به‌قوت خود باقی بود و ارمنستان و بخشهائی از شرق آسیای صغیر و جزیرهٔ فرات همچنان در دست رومیان باقی ماند.

ضعف دولت ایران قبائل عرب را تشویق میکرد که به‌درون عراق در نواحی فرات جنوبی کوچ کنند. مهاجرت قبائل عرب به‌درون عراق در اواخر دوران پارتیان توسط رومیانی که بخشهائی از نواحی فرات را در اشغال داشتند تشویق میشد. بیابانهای ماورای فرات جنوبی از همان زمان جولانگاه قبائل عرب شد. این مهاجرتها میتوانست مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آنکه هردو بت‌پرست بودند و با آئینهای توحیدی، بویژه با دین مزدایَسنی خصومت میورزیدند. در همین فاصلهٔ زمانی بسیاری از تیره‌های قبائل **بنی‌بکر** در شمال شرق عربستان و نزدیکیهای مرزهای عراق اسکان یافتند و برای آبادیها دردسرهائی به‌وجود آوردند. دربار ایران که دوران ضعف را میگذراند قدرت نداشت که این اعراب را از منطقه براند. هرمز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبائل مهاجم و غارتگر را که آبادیهای جنوب عراق را ویران میکردند وکشتزارها را نابود میساختند و رعب و وحشت درمنطقه ایجاد کرده بودند عقب بزنند، لیکن موفقیتی حاصل نکرد؛ و نواحی فرات جنوبی همچنان درمعرض تاخت و تاز قبائل نیمه‌وحشی عرب بود. این اوضاع پس از هرمز دوم نیز همچنان سالها ادامه یافت، تا آنکه شاپور دوم به‌سن بلوغ رسید و- چنانکه پائینتر خواهیم دید- عربان را سرکوب کرد.

تدوین فقه رسمی در ایران

چونکه نشر و پاسداری آئین مزدایَسنی سرلوحۀ برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیرشده و مورد اتفاق همگان برای ایدئولوژی رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی ازمیان برود. در **دینکرد** آمده است که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، نسبت به‌ملت به‌عدل و مهربانی رفتارکند، وسائل امنیت وآسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند.

قبلا یادآور شدیم که **مؤبد تنسر** به‌دستور اردشیر پاپکان نسخه‌های پراکنده از جزوه‌های اوستا را از نقاط مختلف کشور جمع‌آوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخۀ رسمی تهیه نمود. از روی این نسخه چندین نسخه تحریر و به‌مراکز دینی مهم همچون **شیز** و **استخر** و احتمالا مراکز دینی خراسان و خوارزم و طبرستان فرستاده شد. در دوران شاپوراول و جانشینانش تا حوالی ربع اول قرن چهارم میلادی، این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان زرتشتی بود.

نسخۀ تنسر به‌چندین لحاظ برای برقراری یک ایدئولوژی همه‌گیر کارایی نداشت؛ مهمترین علت این امر تأویل‌بردار بودن زبان اوستا بود که به‌هر مؤبدی امکان میداد بنا برعقائد و برداشتهای خود هرکدام از متون اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیرهایش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف‌شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به‌زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای عموم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هرکدام از رهبران مذاهب ایرانی بنا به‌سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج درمنطقۀ خودش آن‌را تفسیر و تأویل میکرد. به‌علاوه چونکه رهبران دینی بحکم ماهیت طبقاتی‌شان اقتدارگرا و انحصارطلب بودند، هرکدام ازمراکز مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به‌مذهب خویش و زدودن مذاهب دیگر بود، و درنتیجه در راه تسلط‌دادن به‌مذهب خودش درکشور تلاش میکرد، و در این‌راه تألیفات دیگری نیز برنسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی تعالیم مذهبی آذرپرستان، ناهیدپرستان، و مهرپرستان بود، و به‌آنها رنگ تعالیم زرتشت داده شده بود. امتیازاتی که سلطۀ دینی برای مؤبدان به‌ارمغان می‌آورد، مغان را درتمام مراکز مذهبی دربرابر یکدیگر به‌صف‌آرایی واداشته بود. این صف‌آرایی به‌نوبۀ خود به‌درون دربار راه یافته بود، و چنانکه گفته شد، آشفتگی سیاسی را به‌دنبال آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود به‌جستجوی راه چاره برای پایان دادن به‌اختلافات مذهبی و بالمآل، اختلافات سیاسی افتاد، و به‌دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به‌این نتیجه رسید که رهبران مذهبی ایران باید برسر یک دین همه‌گیر اتفاق نظر پیداکنند و ستیزه‌های مذهبی ایران‌ستیز را کنار نهند، و دست به‌هم داده از امتیازاتی که دارند دربرابر اطماع بیگانگان دفاع کنند. تردیدی نیست که مغان در این شورا سهم شیر را به‌خود اختصاص داده بودند و با تأثیری که بر روحیهٔ بزرگان ساسانی داشتند قادر بودند که آنان‌را به‌میل خود کنترل کنند. اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم در میان روحانیون مذاهب مختلف حاصل شده بود، در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلی یافت. آتورپاد مهراسپند در مقام ریاست عالیهٔ دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان که تسلط مذهب مغان درآن پایدار گردد را تدوین کند. وی از حوادث تأسف‌بار سالهای گذشته آموخته بود که در کشور پهناوری چون ایران باید همهٔ مذاهب ایرانی به‌نوعی وحدت برسند و یک دین همگانی که همهٔ مذاهب را در یک بوته گرد آورد درکشور شکل بگیرد. شاید اتخاذ لقب آتورپاد مهراسپند، که نشانگر تجمع دو مذهب برتر کشور- آذرپرستی و مهرپرستی- در او می‌بود، از روی تعمدی و نظر به‌هدف خاصی از طرف او به‌عمل آمده باشد، و او میخواسته است که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و رهبری دینی خویشتن را تثبیت سازد و به‌هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد- یعنی هدف تسلط بخشیدن به‌مذهب مغان آذربایجان- دست یابد.

کسانی پنداشته‌اند که آتورپاد مهراسپند همان کرتیر بوده و هردونام متعلق به‌یک شخصیت است. ولی این پندار نمیتواند درست باشد، زیرا کرتیر در عهد شاپور اول سالها مؤبدان مؤبد ایران بوده، و اگر فرض را بر این بگیریم که وی در حوالی سال ۲۵۰م به‌این منصب رسیده بوده، و در آن هنگام حد ۳۵ سال داشته، می‌بایست زمانی که موضوع وحدت دینی و تدوین اوستا پیش آمد (بعد از سال ۳۱۱)، او به‌مرز ۱۰۰ سالگی رسیده باشد. ازاین گذشته آن تعصب خشک و اعلان‌شده‌ئی که ما درسنگنبشتهٔ کرتیر مشاهده میکنیم اصلا در رفتار آتورپاد مهراسپند به‌چشم نمیخورد. اگر کسی بگوید که شاید کرتیر پس از سالها تجربهٔ تعصب کور به‌نوعی قبول مذاهب غیرخودی رسیده باشد نیز منطقی نیست؛ زیرا با خصوصیاتی که ما در علمای دینی سراغ داریم میدانیم که هر عالم دینی چنان در دایرهٔ محدود مطالعهٔ مذهبی دور میزند که هرچه زمان بگذرد بیشتر بر حقانیت مذهب خودی و ناحق بودن مذاهب غیر خودی یقین می‌یابد و در نتیجه همراه

گذشت زمان بر تعصباتش افزوده میگردد. دلیل دیگر اینکه آتورپاد مهراسپند شخصیتی سوای کرتیر بوده است تظاهر آشکار کرتیر در سنگنبشته‌اش به‌علاقه به‌قدرت است. وی در این سنگنبشته چندین جا ازمقام بلندش برخود می‌بالد و ارزشش را نه در دینداریش بلکه در مقام و منصبش میداند. ولی آتورپاد مهراسپند را شخصیتی می‌یابیم که بخاطر عقیده‌اش حاضر است ازجانش مایه بگذارد و- بنا به‌نوشتۀ ارداوی‌راج- از ریخته شدن سرب مذاب بر شکم خویش استقبال میکند. بدون تردید، کرتیر پیش از تولد شاپور دوم از دنیا رفته بوده و آتورپاد مهراسپند شخصیتی سوای کرتیر بوده، و درمقایسه با او یک شخصیت نسبتا آزاداندیش و فوق‌العاده باتدبیر بوده، که نه در اندیشۀ حفظ قدرت برتر خویش بلکه درصدد نجات ملت بوده است.

آتورپاد مهراسپند با توافق همۀ مؤبدانِ بلندپایه یک مجلس خبرگان دین زرتشت تشکیل داد که شماری از بلندپایه‌ترین مؤبدان عضو آن بودند. مأموریت این مجلس تفسیر اوستا و تهیۀ نسخۀ مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به‌یک عبارت میتوان گفت که مأموریت این مجلسْ تهیۀ تفسیری از اوستا بود که مذاهب مزدایَسنی را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را ازبین ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند. این یک کار بسیار دشوار و خطرناک بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای مغان وجود نداشت و می‌بایست به‌هر قیمتی شده باشد انجام میگرفت تا اختلافات مذهبی موجود ازمیان میرفت.

کار تفسیر اوستا وقت زیادی گرفت و اعضای هیئت نامبرده سالها روی این امر مهم کار کردند. این امر چنان دشوار بود که مؤبدان گاه با یک بن‌بست خلاص نیافتنی مواجه میشدند. هرکدام از مؤبدانِ مذاهب مختلف، از آذرپرستان گرفته تا ناهیدی و مهری، برآن بودند که تعالیم مذهب خودشان را بعنوان تعالیم دین مَزدایَسنا در اوستا جای بدهند. بسیاری از عقائدی که برخی از مؤبدانِ پاره‌ئی از مذاهب ارائه میکردند برای برخی دیگر قابل قبول نبود و برسر اینها جدالهای لفظی تندی برپا میشد. برخی از متون مذهبی یا تفسیرها چنان بود که نمیتوانست مورد اتفاق قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل، استمداد از خدای بزرگ بود، و بنظر میرسید که می‌بایست شخص زرتشت حاضر آید و دربارۀ ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آنکه این موضوع را به‌ذهنمان نزدیکتر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آن‌را حل کند و مقرر دارد که شیعه درست میگوید یا سنی. نه قرآن و نه هیچکدام ازمتون

دینی که دردست شیعه و سنی هست نمیتوانند در این راه کمکی برای ازمیان برداشتن اختلافات مذهبی شیعه و سنی به‌عمل آورند؛ زیرا قرآن تأویل‌بردار است و میتوان آن‌را از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمّالٌ ذو وُجوهٍ)؛ هرکدام از شیعیان و سنی‌ها قرآن را به‌تناسبِ عقاید مذهبیِ خودشان تأویل میکنند. برسر اساسی‌ترین اصل اسلامی که نمازخواندن است، اختلاف از همه عمیقتر است. هرکدام از شیعه و سنی به‌تنها آیه‌ئی که در قرآن در بارهٔ نحوهٔ وضو گرفتن هست استناد میجویند، ولی هرکدامشان به‌نحوی وضو میگیرند که برای دیگری نادرست و باطل به‌شمار میرود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هرکدام بنظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچکدام از دوطرف نمیتوانند پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند؛ و به‌همین سبب مساجد شیعه ازمساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به‌ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این گردهم‌آیی یک حادثهٔ مصلحتی است، وچون امامت هیچکدام از امامان جماعت این دومذهب برای پیروان مذهب دیگر جائز نیست، هرکدام از دوطرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید نمازش را قضا کند. این از آنرو است که وقتی پیشنماز وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنانکه گفتیم، وضوی هرکدام از سنی و شیعه بنظر طرف دیگر باطل به‌شمار می‌آید. همهٔ مصلحان دینی که در دوقرن اخیر میخواسته‌اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی به‌وجود آورند ناموفق مانده‌اند. زیرا مصلحان سنی میگفته‌اند شیعه باید به‌نفع آرای سنیان از پاره‌ئی از عقائدشان دست بکشند، و مصلحان شیعه نیز میخواسته‌اند که سنی‌ها شیعه شوند تا اختلاف‌ها ازمیان برود؛ ولی هیچکدام از دوطرف حاضر نمیشده‌اند و نمیتوانسته‌اند به‌خاطر دستیابی به‌وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشند. همهٔ حوزه‌های فقهی کنونی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام میزنند و هرکدام با یقین به‌درستی مذهب خودش این عقیده را ابراز میدارد که مذهب او تنها مذهب «برحق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید از همان مذهبی پیروی کند که او ازآن پیروی میکند. علت اصلی این تعصب آنست که هرکدام از حوزه‌های فقاهتی در هرکدام ازمذاهب اسلامی با مطلق قرار دادن این اعتقاد که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعهٔ متون مذهبی خویش است وکمتر به‌مطالعهٔ عمیق متون مذاهب دیگر می‌پردازد و درنتیجه هرکدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به‌خودش حق میدهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند درخور مطالعهٔ عمیق نیستند، و بهتر آن است که پیروانشان دست ازآنها بردارند و

به‌راه درست بازآیند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم گاه کسی ازفقهای این دومذهب درصدد مطالعه درمتون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل به‌آن بطلان آن مذهب را به‌اثبات برساند. تلقینهائی که رهبرانِ هرکدام از مذاهب به‌خودشان میکنند مزید برعلت میشود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد. زمانی به‌پیشنهاد جامع الازهر و شیخ شلتوت- رئیس وقتِ الازهر- موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به‌میان کشیده شد و مرکزی نیز به‌نام **دارالتقریب** (مرکزِ نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقاهتی مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چون هرکدام از فقهائی که در این مرکز شرکت میکردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هائی از عقائدشان دست بکشند و پاره‌هائی ازعقائد مذهب اورا قبول کنند، این تلاش به‌جائی نرسید و اختلافات مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت. عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵خ) در کتاب معروفش **الفَرقُ بینَ‌الفِرَق** پس ازآنکه همهٔ مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب سنی اشعری که به‌گفتهٔ او هفتاد و سومی است) را با دلائل و براهین میکوبد و ثابت میکند که همه برباطلند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقهٔ ناجیه» با دلائل و براهین ثابت میکند که مذهب سنت و جماعتْ تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید این مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. به‌اینگونه چند قرن پس ازاو یک فقیه دیگر عرب کتابی به‌نام **اِحقاقُ الحق** مینویسد و با دلائل و براهین واضح اثبات میکند که تنها فرقهٔ ناجیه پیروان مذهب اهل بیت (شیعیان دوازده امامی) هستند و دیگران همه برباطلند. امروز «وهابی»ها «شیعه»ها را تکفیر میکنند، و «شیعه»ها «وهابی»ها را، و هردو برای خودشان دلائل و براهین واضح ازقرآن و حدیث پیامبر دراثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. پیروان مذهب «سَلَفی» (حنبلی‌ها) همهٔ مسلمانان را برخطا میشمارند و خودشان را برحق. «سپاهِ صحابه» که مرکز آن پاکستان است و جدیدترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب وهابی به‌شمار میرود، سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همهٔ تلاشش برآنست که شیعیان را از تشیع بازداشته به‌مذهب خودش درآورد و- بخیال خودش- مسلمان کند، و به‌همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور میکند. شبیه سپاه صحابه در ایران نیز جماعتی زیرزمینی وجود دارد که شیعهٔ سنی‌ستیز است و به‌همهٔ سنی‌ها انگِ «ناصبی» میزند؛ و چنانکه میدانیم درزمان ما دهها رهبر مذهبی سنی توسط جوخهٔ ترور مخفی این گروه ضدسنی به‌اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا دیگر علمای مذهبی سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همهٔ سنیان ایران-

بخیال اینها- مسلمان و شیعه شوند. طالبانِ افغانستان که سنیانِ وهابی‌اند با شیعیان سر ستیز دارند، و متقابلا فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر میکنند و درخور نابودی میدانند. همچنان میتوان مثالهای بسیار زیادی دربارهٔ مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به‌دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی نیز در حد تکفیر متقابل است. اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از قرن سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات روحانیت تعصبگرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت. امروز اگر ما بخواهیم با توجه به‌گروهبندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیمبندی کنیم، به‌سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعهٔ اثناعشری؛ دیگر اسلام شیعهٔ اسماعیلی؛ سوم اسلام سنیِ سلفی. هیچکدام از این سه اسلام با دو اسلامِ دیگر سر سازگاری ندارد و نخواهد داشت و هرکدام درآرزوی ازمیان رفتن اسلامهای دیگر و همه‌گیر شدن اسلام خودش نشسته است. لیکن هرکدام از این «اسلام»ها هم دردرون خودشان به‌فرقه‌ها و نحله‌هائی تقسیم میشوند و در درون خودشان نیز منازعات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچگاه ازمیان نخواهد رفت. هرکدام از اینها متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر وآرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به‌آنها استناد میجویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به‌اثبات میرسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را بحدی عمیق کرده است که هیچگاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آنکه شخصیت پرقدرتی همچون آتورپاد مهراسپند در خاورمیانه ظهور کند و به‌زور سرب مذاب و به‌نیروی تدبیر شخصیتی همچون ارداوی‌راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله ازتاریخ بشری نشدنی است.

از این حاشیه‌نویسی پوزش میخواهم و به‌موضوع اصلی برمیگردم. آتورپاد مهراسپند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤبد را که همه تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل موضوعات اختلاف‌انگیز به‌درگاه باریتعالی دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. بدین منظور، هیئت تدوین اوستا ۷ مغ برجسته را ازمیان خودشان انتخاب کردند، و این هفت تن ۳ تن را ازمیان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر شناخته میشد و همگان در طهارت و خلوص

او اتفاق نظر داشتند به‌عنوان داور نهایی تعیین گردید. این مرد **مؤبد ارداوی‌راج** بود.[۱] ا فقهای عضو هیئت تدوین اوستا به‌صلاحیت اردواویراج اعتراف داشتند و به‌توافق رسیدند که راجع به‌مسائل مورد اختلاف و حل‌ناشدنی هر الهامی به‌او برسد مقبول خواهد بود. ارداوی‌راج به‌اعتکاف نشست و فقهای هیئت تدوین اوستا هربار که اختلاف نظرشان برسر متن یا موضوعی با بن‌بست مواجه میشد آن‌را بر ارداوی‌راج عرضه میکردند؛ ارداوی‌راج آن‌را درسینه نگاه میداشت و چون روحش درحال دعا و خلسه و نیایشِ او به‌آسمانها عروج میکرد، حل مسئله را از فره‌وشی زرتشت در آسمانها دریافت میکرد و جوابش را برای هیئت تدوین و تفسیر اوستا می‌آورد، وآنها برطبق نظر او عمل میکردند.

این کار، هرچه بود و هرشکلی که داشت عاقلانه‌ترین راهی بود که درآن شرائط حساس به‌داد مؤبدان میرسید و اختلافات مذهبی را از بین می‌برد و سبب میشد که آنها بخش اعظم عقائد و آداب و رسوم مذاهب یکدیگر را به‌رسمیت بشناسند و بعنوان تعالیم زرتشت وارد اوستای نوین کنند. اوستائی که به‌این ترتیب تدوین و تفسیرشد دربرگیرندهٔ تمام مذاهب ایرانی بود. بعلاوه کلیهٔ اساطیر ایرانی بعنوان داستانهای دینی در این اوستا جمع‌آوری شده بود. این اوستا دائره المعارفی بود که همهٔ معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلك و قوانین مدنی و جزایی و حتی فنون جنگی و مسائل روابط بین‌الملل را دربر میگرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنا بر ابواب فقهی آن به**۲۱ نسک** (سوره) تقسیم شد. این اوستا به‌تعبیری دائره المعارف دینی ایرانیان بود که برای سه قرن آینده اساس کار حوزه‌های دینی واقع شد.

کاری که هیئت خبرگان تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یك وحدت دینیِ تمام‌عیار را پایه‌گذاری کرد، و همهٔ مذاهب ایرانی را درهم ادغام کرده یك دین واحد را با نام دین مَزدایَسنا و حاوی کلیهٔ معتقدات ایرانیان، از آذرپرستی گرفته تا مهرپرستی و ناهیدپرستی را در کشور برقرار نمود که برای سیصد سال آینده دین مسلط کشور شد و بعنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

کار ارداوی‌راج درحد خود ارزشمند بود؛ زیرا او با شگردهای پسندیدهٔ خودش مانع اختلاف نظر در تدوین اوستا شد و به‌انسجام آرای فقهی کمك شایانی کرد. پیرامون ارداوی‌راج افسانه‌های بسیاری برسر زبانها افتاد و از او یك شخصیت مقدس شبیه برترین قدیسان جهان ساخت. داستان به‌معراج رفتن ارداوی‌راج به‌هدایت و همراهی **سروش مقدس** (که فرشتهٔ مقرب

۱- ارداویراج نامه، فصل ۱، بند ۳۳.

بارگاه الهی بود) و دیدار او از آسمانها و ارواح نیکان و بدانِ پیشینه و مشاهدهٔ عرش وکرسی و ملکوت آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و ملاقات با فره‌وشی زرتشت، در یک مجموعهٔ کوچک داستانی دینی‌اخلاقی به‌نام **ارداوی‌راج‌نامه** تحریر شد. در این کتابچه از زبان او حکایتهای سفر آسمانیش به‌شیوهٔ دلچسپی به‌رشتهٔ تحریر درآورده شد. ارداوی‌راجنامه در حقیقت خویش اخلاقنامهٔ دین مزدایَسنی است که در ربع اول قرن چهارم مسیحی به‌رشتهٔ تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آن‌را مطالعه میکنیم متوجه میشویم که ارداوی‌راج بر مجموعه‌ئی از اصول بسیار عالی اخلاقی و انسانی تأکید داشته است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده، و تعالیم اخلاقی امروزین نیز چندان چیزی برآن نمی‌افزاید. برای آنکه معلوم شود که تعالیم زرتشت تا چه اندازه انسان‌ساز بوده است، بخشهائی از کتابچهٔ معراجنامهٔ ارداوی‌راج را به‌تلخیص نقل میکنم.

ارداوی‌راج تصریح کرده‌که بهمراه سروش و آذر به‌آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، درآنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بدون اینکه هیچ جسمی یا شکلی را به‌چشم ببیند (زیرا خدا جسم ندارد و به‌چشم دیده نمیشود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورامزدا به‌او وحی کرده است که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به‌عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به‌نیکی روی آورند و از بدی بپرهیزند. وی میگوید که وقتی انسان نیکوکاری میمیرد روحش تا سه روز بر بالینش مینشیند و همواره این جملهٔ گاتا را تکرار میکند: خوشا به‌حال آن کس که سعادت خویشتن را در خوشبخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن میطلبد. در بامداد روز چهارم، ایمان و اعمال صالحش بشکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در این جهان ندیده و نخواهد دید در برابرش ظاهر میشود و میگوید که من که چنین زیبا و دلکش و خوشبویم که بوی خوشم همهٔ عالم را فراگرفته است، پندار نیک وگفتار نیک وکردار نیک تو هستم.

ارداوی‌راج در سفر آسمانیش سرزمین همشتگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و زمینی هموار بود و جمعی از خلایق در آن گرد آمده بودند که همه یکسان و به‌یک حالت بودند. به‌او گفته شد که اینها مردمی‌اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا یک اندازه بوده است و نه به‌بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به‌دوزخ در خواهند افتاد که عذاب بی‌پایان بکشند، بلکه در همین زمین خواهند ماند.

وی درعالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که مثل اختران میدرخشیدند و

تاجهای درخشنده برسر داشتند و برروی تختهای زرین آرمیده بودند؛ و به‌وی گفته شد که اینها در عین اینکه در زندگی‌شان مَزدایَسنا نبوده‌اند، و نه نماز خوانده نه گاتا را تلاوت کرده و نه شاه شده‌اند، و نه ازدواج با محارم کرده‌اند، ولی کارهای نیك انجام داده‌اند و بسبب آنکه پندار وگفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به‌این مقام نائل آمده‌اند. سپس ارداوی‌راج را به‌عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیك است. او در این عالم نیز مردمی را مشاهده کرد که مثل ماهتاب درخشنده بودند، و به‌او گفته شد که اینها نیز نیکوکارانی هستند که مَزدایَسنا نبوده‌اند و نماز نخوانده وگاتا را تلاوت نکرده‌اند و ازدواج با محارم را انجام نداده‌اند، ولی بسبب آنکه در دنیا نیکوکار بوده‌اند به‌چنین مقامی دست یافته‌اند و از همه‌گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به‌سر خواهند برد. بعد ازآن ارداوی‌راج را به‌عالم خورشید که عالم کردار نیك و اعلی علیین است بردند. او درآنجا ارواح شاهان و فرمانروایان عادل و نیکوکردار را دید که مثل خورشید میدرخشیدند و بر تختهای زرین نشسته بودند و تاجهای زرین جواهرنشان برسر داشتند.

سپس وی‌را درمقامهای مختلف بهشت گردش دادند، وگروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که بسبب اطاعت از شوهر و حفظ ناموس و به‌سبب قناعت در خانه و پندار نیك وگفتار نیك وکردار نیك وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گرانقیمت و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که بسبب آنکه آب و آتش را نیالوده بودند و از درخت و گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورامزدایند به‌نیکی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. نمازگزاران و عبادتکاران و مزداپرستان همه در جاهای مختلف بهشت بودند. مردانی در بهشت بودند که دردنیا متون دینی را ازبر کرده مراسم دینی را طبق دستور خدا رهبری کرده بودند. جنگاوران و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندانی که دردنیا صنعتها ساخته بودند و پندار وگفتار وکردار نیکو داشتند، چوپانانی که در دنیا چارپایان وگوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیب گرگ و دزد و درنده و سرما وگرمای شدید حفظ کرده به‌موقع به‌آنها آب وگیاه داده بودند، کسانی‌که جانوران درنده وگزنده را دردنیا کشته بودند تا مردم ازگزند آنها در امان باشند، دهکانان و دهدارانی که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پربار و باغستانها را پرثمر کرده بودند، آموزگاران و مدرسان و مربیان، میانجی‌هائی که همواره دردنیا درتلاش ایجاد صلح و از بین بردن اختلافات مردم بودند، ... همهٔ اینها را ارداوی‌راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از

نعمتهای بی‌کران برخوردار میشدند.

بعد از آن ارداوی‌راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناك و عذاب شدید و در آتش سوزان و سرمای سوزناك و در میان انواع درندگان وگزندگان دیوشکل گرفتار بودند. او ستمگرانی را دید که در سرمای سوزان رنج می‌بردند وگزندگان و درندگان آنها را نیش میزدند و میدریدند و پندار وگفتار و رفتار بد هرکدامشان بشکل یك زن دیوشکل بدچهره و مهیب و هولناك که به‌زشتی او هیچ موجودی درجهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و اورا آزار میداد و میگفت: یادت هست که وقتی میدیدی کسی خدا را عبادت میکرد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت میکرد وکارهای نیك انجام میداد، تو بد میکردی؟ یادت هست که وقتی میدیدی کسی به‌دیگران نیکی میکند و اورا در خانه‌اش مهمان میکند و غریبان و راهگذران را به‌خانه‌اش می‌برد و نان میخوراند و درپناه میگیرد و هدایا به‌دیگران می‌بخشد، تو درب خانه‌ات را برروی مهمان و مسافر و راهگذر می‌بستی تا کسی برتو وارد نشود و مهمانت نگردد؟ ارداوی‌راج مردی را مشاهده کرد که اژدهائی از مقعدش فرو میرفت و از دهانش بیرون می‌آمد و هزاران مار وکژدم از سر و رویش بالا میرفتند و او را میگزیدند و نیش میزدند. به‌او گفتند که این مرد در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او آمیزش جنسی کند. مردی را دید که همواره پوست ازسرش برمیکشیدند، و او در این شکنجه درد میکشید. به‌او گفتند که این مرد در حیاتش یك انسان بی‌گناه را به‌قتل رسانده است. مردی در دوزخ همواره از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون میکرد و پوست سر و روی خود را با چنگالش برمیکند. این مردی بود که درحیاتش پشت سر مردم حرف میزد و میان مردم اختلاف می‌افکند. مردی را به ارداوی‌راج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، همواره سطل را ازخاك و خاشاك پر میکرد و به‌میزان میزد و میخورد، و این کار را پیوسته ادامه میداد. به ارداوی‌راج گفتند که این مرد در دنیا سوداگری میکرده و پیمانه و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به‌مردم گول میزده وگندم را با خاك و شراب را با آب مخلوط میکرده تا وزنش زیاد شود، و گرانفروشی میکرده است. حاکم ستمکاری را دید که دردنیا مردم را به‌ناحق مجازات میکرده است و اکنون در میان دوزخ آویزان بود و مارها و انواع جانوران وحشی همواره به‌او حمله میکردند و آزار میدادند. قاضی رشوه‌گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه‌اش افکنده شده بود و دهها درنده وی‌را پاره پاره میکردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. کسی را مشاهده کرد که برروی تخت خارداری که همه‌جایش را خارهای تیز

فراگرفته بود خوابانده بودند و این خارها بر پوستش فرو میرفتند و در این حال هزاران مار وکژدم و دیگر جانوران گزنده اذیتش میکردند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به‌نیازمندان بی‌توجهی کره بود و اندوخته‌اش را رها کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر دهانش نیش میزد. به‌او گفتند که این مرد عادت به‌دروغگویی داشته است. مردی که دردنیا مزد کارگران را سر موقع نمی‌پرداخت و در پرداخت آن تأخیر میکرد در دوزخ مشغول خوردن لاشهٔ انسان مرده بود. شخص دشنام‌دهنده و بدزبان را دید که کوهی را برپشتش میکشید و در سرما وگرمای شدید راه میرفت. کسی‌که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی‌که با سخنان بیهوده‌اش سبب بی‌حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی‌که با دادن گواهی ناحقش حقی را از دیگری ضایع کرده بود، انسان شهوترانی که در راه برآوردن امیال نفسانیش دست به‌کار ناشایسته زده بود، شخص حریصی که برای جمع آوردن مال از راه حرام کوشش به‌کار برده بود، کسی‌که نشانهٔ زمین کسی دیگر را جابجا کرده بود تا بخشی ازآن زمین را تصرف کند، مأمور مالیاتی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین برصاحب مزرعه‌ئی بسته بود، ومردی که پیمان‌شکنی کرده بود، همهٔ اینها در عذابهای گوناگون شکنجه میشدند و این شکنجه‌ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمیشد. او زنانی را دید که درمیان آتش از نوک پستانهایشان آویزان بودند و مار وکژدم به‌تنشان نیش میزدند. به‌او گفتند که اینها زنانی‌اند که در دنیا نسبت به‌شوهرانشان بی‌توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده تن به‌زنا داده بوده‌اند. زنی را دید که همواره جامهای مالامال از مخلفات بدبو وگندیدهٔ شکم و معدهٔ مردان را به‌خوردش میدادند و او شیون میکرد و شکنجه میشد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب‌تنی کرده وآب را آلوده کرده است.

در ارداوی‌راج‌نامه موضوعی به‌چشم میخورد که در هیچ دین دیگری وجود ندارد. ارداوی‌راج که خود یک مغ بلندپایهٔ مَزدایَسنا است تصریح میکند که روح کسانی را در بهشت دیده که مَزدایَسنا نبوده‌اند ولی در دنیا نیکوکاری پیشه کرده بوده‌اند، و پندار وگفتار و رفتارشان نیکو بوده و به‌همین سبب وارد بهشت شده‌اند. معنای این گفته آنست که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بلکه در پندار وگفتار و رفتار نیکو است، و کسی‌که در اینها نیک باشد، هر عقیده‌ئی که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت. مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مَزدایَسنا را با عقاید دینی در ادیان سامی که هرکس پرستندهٔ خدای آن دین نباشد حتما به‌دوزخ خواهد رفت و در عذاب جاودانه خواهد زیست، و هرکار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز برباد

خواهد رفت. همین جنبه از تعالیم زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را به‌وجود آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به‌خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به‌یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصائل نیکو در انسانها است. اینکه در اشعار عرفانی فارسی اینهمه از دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که انسان یا نیک است یا بد است؛ و نیک هر دینی که داشته باشد نیک است، و بد هر دینی که داشته باشد بد است.

از شگفتیهای تاریخ آنکه اقدام دولت ایران برای تدوین متن فقهی رسمی واحد و مورد توافق همگان درآستانهٔ تغییر دین قیصر **کنستانتین** از بت‌پرستی به‌مسیحیت و رسمیت یافتن آئین مسیح در دربار روم انجام میگرفت. این واقعه که کمتر از ده سال پس از تدوین دوبارهٔ اوستا به‌وقوع پیوست در ایران بازتاب بسیار قابل توجهی یافت، و سبب شد که مغان زرتشتی بیش ازپیش در راه وحدت مذهبی حرکت کنند و هرگونه اختلافات را کنار نهند و در تقویت دین و دولت بکوشند. زیرا اکنون دیگر خطر بسیار جدی‌تر ازگذشته بود و اگر ایرانیانْ بروقتْ احتیاطات لازم را به‌عمل نمی‌آوردند، چون در هر زمانی احتمال لشکرکشی امپراطور وجود داشت، اگر چنین واقعه‌ئی اتفاق می‌افتاد رعایای مسیحی ایران که آرامی‌های میانرودان بودند به‌سربازان جهادگر امپراطور برضد دولت خودشان بدل میشدند و مخاطرات ایرانستیز دوچندان میشد. خوشبختانه کنستانتین که دین مسیح را رسمیت داد خود گرفتار مشکلات داخلی ناشی از همین تغییردین و مخالفت بزرگان روم گردید که بیش از یازده سال اورا به‌خود مشغول داشت، و فرصت نیافت که به‌نقشهٔ لشکرکشی به‌ایران جامهٔ عمل بپوشاند. او از سال ۳۲۴ که دین مسیح را اتخاذ کرد و بعنوان امپراطور بلامنازع روم قدرتش را تثبیت کرد در تلاش زمینه‌سازی برای اقدام ضد ایرانی بود، و جاسوسان او در ایران دست به‌کارهای نابخردانه‌ئی میزدند که دولت ایران را برضد مسیحیان آرامی که رهبرانشان خودشان را هوادار روم میدانستند تحریک میکرد و موجبات تضییق و فشار برآنها را به‌وجود می‌آورد و در این میان تر و خشک باهم میسوختند. اما گرفتاریهای داخلی در اروپا به‌کنستانتین امکان نمیداد که نقشهٔ خویش را به‌مرحلهٔ اجرا بگذارد، و هنگامی درصدد حمله به‌خاک ایران افتاد که عمرش به‌سر رسیده بود. او در سال ۳۳۷ آمادهٔ حرکت به‌سوی ایران بود که اجل مهلتش نداد و در همان گیر و دار درگذشت.